زمینه‌های پیدایش قرآن بسندگی در میان قاریان صدر اسلام ـ
حمیدرضا ثنائی، مهدی مجتهدی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال پانزدهم، شماره ۵۹ «ویژه قرآن‌بسندگی»، تابستان ۱۳۹۷، ص ۴۷-۶۵

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

زمینه‌های پیدایش قرآن‌بسندگی در میان قاریان صدر اسلام

حمیدرضا ثنائی*
مهدی مجتهدی**

چکیده: یکی از گروه‌های اجتماعی که در صدر اسلام شکل گرفت، قاریان یا قرّاء بودند که بعدها از درون آنان، جریانی موسوم به خوارج شکل گرفت. توجه ویژه قاریان به قرآن، به شکلی که آن‌ها را از سایر طبقات جامعه متمایز می‌کرد، این سوال را به پیش می‌کشد که چگونه بخش قابل توجهی از قراء به تفکر قرآن بسندگی گراییدند؟ در این مجال تأثیری که دوران خلیفه دوم در رشد اندیشه «حسبنا کتاب الله» میان قاریان قرآن داشته است مورد بازخوانی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: قرآن بسندگی، قرّاء، خوارج، عمر بن خطاب.

*. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد hr.sanaei@um.ac.ir
**. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد mmojtahedi@um.ac.ir

مقدمه

حشر و نشر گسترده و عمیق قراء صدر اسلام با قرآن علاوه بر تأثیر در خط‌مشی آنان در مسایل سیاسی ـ اجتماعی، شخصیت فرهنگی خاصی نیز بدیشان بخشیده بود. کاربرد «اهل قرآن» و «صاحب قرآن» دربارهٔ قاریان قرآن در منابع از همین حشر و نشر قراء با قرآن سرچشمه می‌گیرد.[۱] این حشر و نشر نمودهایی ظاهری داشت: یکی از نمودهای بارز آن قرائت فراوان قرآن بود. گفته شده اُبَیّ در هشت شب و تـَمیم‌داری و عبدالله بن عَمْرو بن العاص در هفت شب قرآن را ختم می‌کردند.[۲] همچنین قاریان قرآن در این عهد به شکل چشم‌گیری از آیات قرآن و مضامین قرآنی در کلام خود بهره می‌جستند و گویا در دوره خود به این ویژگی متصف بوده‌اند و این از آن بود که «قرآن برای قاریان و مفسران اولیه چیزی بیش از یک متن بود. اینان علاقه‌مند بودند زندگی خود را بر پایه قرآن شکل دهند و زندگی هم عصران خود را بر پایهٔ قرآن شکل دهند و زندگی هم‌عصران خود را با روح قرآن و تعالیم این کتاب مقدس آمیخته نمایند ... .»[۳] در این جا به چند مضمون قرآنی به کار رفته در کلام قراء می‌توان اشاره کرد: جُندَب بن زُهَیر از قراء تبعید شده به شام و جزیره در خلافت عثمان، پیش از نبرد صفین و هنگام آماده شدن برای آن چنین گفت که «قَد آنَ للذینَ أُخرِجُوا مِن دِیارِهِم.»[۴] هاشم مِرقال پیش از همان نبرد درباره معاویه و اصحابش خطاب به علی علیه‌السلام چنین گفت: «سِرْ بِنا یا أمیرَالمؤمِنینَ إلَی هؤُلاءِ القَومِ القاسِیَهِ قُلُوبُهُمُ الَّذِینَ نَبَذُوا القُرْآنَ وَراءَ ظُهُورِهِم ... .»[۵] معاویه درباره آن قرّائی

۱. نک: نصر بن مزاحم، ۲۴۴؛ ابن‌سعد، ۲۹۹/۶؛ طبری، ۲۹۱/۳؛ ذهبی، ۵۳/۱.
۲. ابن‌سعد، ۵۰۰/۳، ۲۶۴/۴.
۳. لاپیدوس، ۱۶۱.
٤. نصر بن مزاحم، ۱۲۱: اشاره به آیهٔ ۳۹ سورهٔ حج.
۵. همو، ۱۱۲: برگرفته از آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ بقره.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

که در خلافت عثمان (۲۳ـ۳۵ق) به شام نزد او تبعید شدند، یعنی اصحاب مالک بن حارث اشتر، چنین نظری داشت: کسانی هستند که به زعم خویش، مردم را بر اساس احکام قرآن خطاب می‌کنند؛ ولی هم و غم‌شان ایجاد فتنه است و چشم دوختن بر اموال [اهل] ذمّه.[۱]

از نمودهای دیگر حشر و نشر قراء با قرآن می‌توان به انداختن آن در گردن اشاره کرد که دربارهٔ کَعب بن سُور اَزدی از قراء بصره در نبرد جمل گزارش شده است.[۲] استفاده از آیات قرآن و مضامین قرآنی در کلام، به ویژه دربارهٔ خوارج که در واقع، بخش بزرگی از قراء شرکت کننده در نبرد صفین بودند، بروز خاصی دارد. پیش از درآمدن به سلک خوارج، در صفین هنگامی که ابوموسی اشعری را به امام علی علیه‌السلام تحمیل کردند چنین گفتند: «إبْعَثْ هذا، فَقَد رَضِینا بِهِ وَ اللهُ بالِغُ أمْرِهِ»[۳] که بخش پایانی آن برگرفته از آیهٔ سوم سورهٔ طلاق است. دربارهٔ یکی از قراء خارجی گزارش شده است که «با قرآن سخن می‌گفت و این مثل شده بود.»[۴] پس از نپذیرفتن حکمیت نیز امام برای مجاب کردن ایشان به پیوستن به صف یاران خود و وانهادن کارهایی که مرتکب می‌شدند، از آیات قرآن مکرّراً استفاده کرد؛[۵] زیرا تنها استدلال مقبول قراء استدلال بر مبنای قرآن بود. ابن‌مُلجَم نیز در زمان قصاص قتل امیر المؤمنین علی علیه‌السلام آیاتی از قرآن را به زبان می‌آورد.[۶]

در نقطه مقابل، مشهور است که علی علیه‌السلام هنگامی که ابن عباس را برای مذاکره با خوارج اعزام می‌کند، او را از استدلال با قرآن برحذر می‌دارد، چرا که آنان

۱. هیندز، ۱۳۹.
۲. ابن‌سعد، ۹۲/۷؛ بخاری، *التاریخ الصغیر*، ۷۵/۱؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ۱۶۹/۲؛ مفید، ۳۲۲.
۳. نصر بن مزاحم، ۵۰۲.
٤. ابن‌اعثم، ۲۴۹/۲.
۵. نک: نصر بن مزاحم، ۵۱۳ـ۵۱۸؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ۲۴۸/۲.
٦. نک: ابن‌سعد، ۳۹/۳.

زمینه‌های پیدایش قرآن بسندگی در میان قاریان صدر اسلام
[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

می‌توانستند به وجهی متفاوت از وجهی که او دلیل می‌آورد، استناد کنند. لذا امام به او دستور دادند که با سنت (حدیث پیامبرﷺ) با ایشان احتجاج کند.[1]

قاریانی که پس از خروج از سپاه امام علی‌علیه‌السلام امامت او را رد می‌کردند، اظهار داشتند که تنها وقتی حاضر به همراهی هستند که کسی چونان عمر بن خطاب رهبری آنها را در دست داشته باشد.[2] رفتار سوال برانگیز خوارج در ابراز علاقه به خلیفه دوم و تأکید آنان بر شیوه‌هایی که او بنا نهاده است، نکته‌ای قابل تأمل است که بررسی آن ضروری به نظر می‌رسد.

۱. تلاش‌های خلیفهٔ دوم و شکل‌گیری طبقه‌ای از قاریان قرآن

۱. ۱. جایگاه اجتماعی ـ سیاسی قاریان در خلافت عمر بن خطاب (۱۳ـ۲۳ق)

جایگاه اجتماعی ـ سیاسی قراء در خلافت عمر بن الخَطّاب (۱۳ـ۲۳ق) بیش از پیش ارتقا یافت. او با هر انگیزه‌ای که داشت، تلاش کرد قاریان قرآن را در جامعهٔ عصر خویش برکشد. اصحاب مجلس او قراء بودند و این قراء، جوان یا پیر، در مجلس او شرکت می‌کردند و گاهی خلیفه با ایشان مشورت می‌کرد.[3] گزارش شده که او هرگاه ابوموسی اشعری را می‌دید خطاب به وی می‌گفت: «ذکّرْنا یا اباموسی» و ابوموسی قرآن می‌خواند.[4]

به نظر می‌رسد بیش‌تر عاملان او قاری بوده‌اند. مغیره بن شعبه عامل او در کوفه[5]

---

۱. شریف رضی، ۶۹۸ (نامه۷۷)؛ زمخشری، ٦٦/٢.

۲. دینوری، ۲۰۷، بلاذری، *انساب الاشراف*، ۳۷۰/۲–۳۷۱.

۳. نک: ابن‌شبه، ۶۸۷/۲؛ عبدالرزاق صنعانی، ۴۴۰/۱۱؛ بخاری، *الصحیح*، ۱۹۸/۵، ۱۴۱/۸، ۱۶۳؛ بیهقی، ۱۶۱/۸؛ قرطبی، ۳۴۷/۷، ۳۰۰/۱۷؛ نووی، ۲۴؛ ابن‌کثیر، ۲۸۹/۲؛ سیوطی، الدُرّ المَنثور، ۱۵۳/۳. خوراکی که در این مجلس خورده می‌شد، در روایتی از أحنَف بن قَیس ذکر شده است. (نک: ابن‌شبه، ۶۹۵/۲)

٤. ابن‌سعد، ۱۰۹/۴.

۵. طبری، ۵۹۷/۳، ۱۷۳/۴.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

و معاویه و امثال آن دو که استثنا شوند، سعد بن أبی‌وَقّاص[1] و عمار بن یاسر والیان کوفه،[2] أبوموسی أشعری عامل بصره،[3] ابوهُرَیرَه والی بحرین،[4] یزید بن قَیس أرْحَبی والی ری،[5] همگی قرّاء قرآن بوده‌اند. عبدالله‌بن‌مسعود نیز مسئول بیت‌المال کوفه بوده است.[6] خلیفه در زمان شرکت در مراسم حج، زید بن ثابت را در مدینه به جای خویش می‌گمارد.[7] او یکی از ملاک‌های تعیین عطای سالیانه را میزان قرائت (حفظ) قرآن قرار داد.[8] شاید به همین منظور بود که به ابوموسی اشعری، والی خود در بصره، نامه نوشت و از او خواست نام قاریان قرآن را به او اطلاع دهد.[9] با وجود گزارش یاد شده که کاملا با سیرهٔ خلیفهٔ دوم در توجه به قاریان قرآن هماهنگی دارد، جای شگفتی است که در گزارشی آمده است عمر با دادن عطا بر مبنای قرآن مخالف بوده و از سعد بن أبی وَقّاص عامل خود در کوفه که برای قاریان قرآن ۲۰۰۰ درهم تعیین کرده بود، خواسته است قاری بودن را ملاک قرار ندهد.[10]

۱. ۲. اهمیت قرآن‌آموزی و تأکید بر آن در خلافت عمر بن خطاب (۱۳ـ۲۳ق)

فعالیت‌های علمی و آموزشی قراء در عهد خلفای راشدین به سرعت گسترش یافت. اهتمام خلفا به ویژه عمر بن خطّاب به آموزش توده‌های نومسلمان، رشد یک طبقه خاص فرهنگی با عنوان «قراء» را در این عهد سبب گردید. از آن جا که

۱. ابن‌سعد،۱۲/۶؛ طبری، ۵۹۷/۳.
۲. ابن سعد، ۷/۶۱؛ طبری،۱۴۵/۴.
۳. ابن سعد، ۱۶/۶؛ طبری، ۱۷۳/۴.
٤. ابن سعد، ۳۳۵/۴؛ ذهبی، ۴۰/۱.
٥. جعفری، ۱۰۵.
٦. ابن‌سعد، ۸/۶.
۷. ذهبی، ۳/۱.
۸. ابن‌سعد، ۲۹۷/۳؛ کتانی، ۲۹۲/۲.
۹. ابن‌سعد، ۱۳۱/۷.
۱۰. بلاذری، *فتوح البلدان*، ۴۴۲.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

در این عصر قرآن مهم‌ترین مادهٔ آموزش دینی نزد مسلمانان بود و راه درازی برای پیدایی و رشد معارف و علوم دینی و غیردینی در پیش بود، فعالیت‌های آموزشی عمدتاً بر قرآن تمرکز داشت. به نظر می‌رسد تأکید خلیفه عمر نیز مبنی بر این‌که آموزش در ایالات به ویژه کوفه و بصره از محدوده قرآن مثلاً به سنت کشیده نشود،[1] در این امر بی‌تأثیر نبوده است. اساس آموزش‌های قرآنی در این عصر فراگیری قرآن (به مفهوم اخذ یک قرائت از یک صحابی) بود. اما چنین تأکیدهایی هرگز نتوانست قاریان قرآن را که به عنوان نخستین عالمان مسلمان مطرح بودند، از توجه به احکام، فرائض و حدیث ـ که پیوند تنگاتنگی با قرآن دارند ـ بازدارد و ایشان به آموختن دیگر حوزه‌های معارف دینی نیز ـ اگرچه محدودتر از قرائت ـ اهتمام داشتند.

خلیفهٔ دوم نسبت به آموزش قرآن در برخی از شهرها توجه بیشتری از خود نشان می‌داد و در این میان، شاید بیش‌ترین توجه او به کوفه بود. این شهر که وضع اجتماعی خاصی داشت به سبب عنایت خاص خلیفه دوم به مرکز علمی مهمی بدل گردید. شاید «ماهیت نامتناجس مردم کوفه و عدم وجود قبیله واحدی به عنوان گروه حاکم، عمر را واداشت ...که توجه خاصی نسبت به این شهر مبذول دارد. او می‌اندیشید که تراکم [و سکونت] زیاد طوائف و قبائل [در یک مکان] ... هرگز قبل از این در نظام اجتماعی عرب [سابقه] نداشته است ... عمر آن چنان به کوفه علاقه داشت که آن را «بُرج الإسلام» یا «قُبّه الإسلام» و مردم آن دیار را «سرور مسلمانان» یا «رأسُ اهلِ الإسلام» توصیف می‌کرد.»[2] با این اوصاف و همچنین با توجه به جمعیت فراوان کوفه و وجود شمار قابل توجهی از عجمان در این شهر و نیز دور بودن

۱. نک: ابن سعد، ۷/۶.
۲. جعفری، ۹۸.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

قبایل این منطقه از مدینه در دورهٔ پیامبرﷺ و عدم درک تعالیم اسلام که در حقیقت با فتوح به صحنه سیاسی حکومت اسلامی وارد گردیده بودند، عمر نسبت به آموزش قرآن در این شهر تأکید داشت. او زمانی که عَمّار بن یاسر را به کوفه می‌فرستاد، عبدالله بن مسعود را نیز که در حِمْص به سر می‌برد،[1] به همراه وی به عنوان «معلِّم» به این شهر فرستاد.[2] افزون بر این، او به همراه عمار و ابن مسعود ۱۰ نفر از انصار را نیز که قَرَظه بن کَعب و عُبَید بن عازِب در میان ایشان بودند، به کوفه فرستاد[3] که احتمالاً به منظور آموزش قرآن به کوفیان بود.

فعالیت‌های ابن‌مسعود در زمینهٔ قرائت منجر به تربیت و پیدایی شمار قابل توجهی از قراء در کوفه شد. منابع از شاگردان او با عنوان «أصحاب ابن‌مسعود» یا «اصحاب عبدالله» یاد کرده‌اند. فعالیت‌های او در زمینهٔ قرائت قرآن در کوفه چنان گسترش یافت که در میان قاریان قرآن در نیمهٔ دوم سدهٔ نخست ۶۰ شیخ از شاگردان وی وجود داشته است.[4]

اگرچه عمار به عنوان حاکم از سوی عمر به کوفه فرستاده شده بود، گویا او نیز در آن شهر در زمینهٔ قرائت فعالیت داشته است. در گزارش‌های جنگ صفین از

۱. ابن سعد، ۸/۶.

۲. همو، ۷/۶؛ طبری، ۱۳۹/۴.

۳. نک: ابن‌سعد، ۱۷/۶.

۴. ابن‌سعد، ۱۰/۶. از جمله‌ی شاگردان او می‌توان به عَلْقَمَه بن قیس، أَسْوَد بن یزید، مَسْرُوق، عُبَیْده بن قیس [سَلمانی]، حارث بن قیس، عَمْرو بن شُرَحْبی، ابوالعُبَیدین، تَمیم بن حَذلَم ضَبِّی، سَلَمَه بن صُهَیبَه، شُرَیح بن حارث، رَبیع بن خُثَیم، عبدالله بن عُکَیم و ابوالأحْوَص و احتمالا کسانی چون ابوعَمْرو شیبانی و زید بن وَهْب و عَمْرو بن میمون اشاره کرد. (ابن‌سعد، ۱۰/۶ـ۱۱، ۲۸، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۰۹؛ طبری، ۳۵۲/۴؛ ابن‌الجزری، ۴۵۸/۱، ۲۹۴/۲) به نظر می‌رسد کسانی نیز که به همراه ابن‌مسعود در دفن ابوذر در رَبَذه حضور داشتند (نک: طبری، ۳۰۹/۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۴/۳) یا دست‌کم بیش‌تر ایشان در زمره شاگردان او بوده‌اند. ابن‌سعد فهرست کسانی را که از ابن‌مسعود روایت نقل کرده‌اند، به دست داده است (نک: ۱۸۱/۲ـ۲۱۱) که شاید بسیاری از ایشان در زمره «اصحاب ابن‌مسعود» بوده باشند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

«اصحاب عمار» ذکری به میان آمده است[1] که به احتمال فراوان، به مفهوم شاگردان وی به کار رفته است.[2] این افراد به جز دو سه نفر همان قرّائی بودند که در حوادث دورهٔ خلافت علی‌علیه‌السلام به عنوان طرفداران خاص او شناخته می‌شدند. به جز ابن‌عباس، سایر این قاریان عراقی مانند مالک اشتر در شمار شاگردان هیچ یک از قراء صحابی که در این زمان در عراق فعالیت داشته‌اند، ذکر نشده‌اند. افزون بر آن، گرایش‌های فکری ـ سیاسی قراءکوفی معترض به عثمان را نسبت به علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام همچون مالک اشتر[3] می‌توان به عنوان نشانه‌ای از فعالیت‌های فکری‌ـ آموزشی عمار در کوفه دانست.[4]

خلیفهٔ دوم نسبت به آموزش قرآن به جنگجویان بصری نیز تأکید داشت. دو تن از صحابه در این دوره به آموزش قرآن در این شهر پرداختند. خلیفه ابوموسی اشعری و در پی او عِمران بن حُصَیْن خُزاعی را به بصره فرستاد تا اولی امیر باشد و دومی به تعلیم مردم بپردازد[5] و در این جا نیز همانند کوفه، امیر و معلم هر دو به تعلیم مردم پرداختند. گزارش شده است که خلیفه در زمان فتوح به ابوموسی اشعری توصیه می‌کرد که «سپاهیانش (یارانش) را به همراهی و ملازمت با قرآن وادارد».[6] عِمران در مسجد بصره دیده شده بود که «با موی سر و محاسن سفید در

۱. نک: نصر بن مزاحم، ۳۳۵.

۲. در منابع از شاگردان برخی دیگر از صحابه نیز با عنوان اصحاب ذکری به میان آمده است که از جمله می‌توان به اصحاب سلمان و اصحاب زید بن صُوحان و همچنین اصحاب عَمرو بن الحَمِق (الحِمَق) اشاره کرد. (ابن‌سعد، ۹۱/۴، ۳۱۹، ۱۲۵/۶)

۳. به عنوان نمونه، نک: ابن‌شبه، ۱۲۰۴/۴.

٤. در حالی که گرایش‌های علوی عمار می‌توانست سبب توجه کوفیان به علی‌علیه‌السلام و هواداری از او بوده باشد، مادلونگ طرفداری کوفیان از علی‌علیه‌السلام را در فتنه‌ی دوره‌ی عثمان، خودجوش دانسته است. به گفته او، هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد علی‌علیه‌السلام در این زمان ارتباط نزدیکی با آنان داشته و یا فعالیت‌های آنان را جهت می‌داده است. (ص ۱۵۲)

۵. بلاذری، *فتوح البلدان*، ۳۷۰.

٦. ابن‌اعثم، ۲۶۸/۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

حلقه‌ای با تکیه به ستون سخن می‌گفت.»[1] او برای تعلیم قرآن و فقه به آن دیار فرستاده شده بود.[2] ابوموسی نیز در بصره به تعلیم قرآن می‌پرداخت.[3] در خلافت عثمان، بصریان در اختلاف پدید آمده مقارن فتح ارمنستان و آذربایجان دربارهٔ قراءات میان جنگجویان مسلمان می‌گفتند: قرائت ما بهتر است و ما قرائت ابوموسی را آموخته‌ایم و ایشان مصحف او را «لُبابُ القلوب» می‌خواندند.[4] با این وصف و با توجه به شرکت شمار بسیاری از قاریان بصری در نبرد صِفّین، تمایل قراء به انتخاب ابوموسی برای حکمیت تا حدودی روشن می‌گردد.

اهتمام عمر به آموزش قرآن و فقه، توده‌های تازه‌مسلمان شام را نیز دربرگرفت. یزید بن أبی‌سُفیان، حاکم شام به او نامه نوشت و در آن، افزایش جمعیت شام و نیاز شامیان به تعلیم قرآن و فقه را یادآور شد. عمر نیز مُعاذ بن جَبَل، عُبادَه بن صامِت و ابوالدَّرداء را رهسپار شام کرد و ایشان به ترتیب در فِلَسْطین، حِمص و دِمَشق اقامت گزیدند.[5] از میان ایشان، حوزهٔ درس ابوالدَّرداء در دِمَشق مهم‌تر بود و به نقل از یکی از شاگردان او، قرآن‌آموزان مجلس درس او بالغ بر۱۶۰۰ تن بوده‌اند.[6] ابوالدَّرداء در مسجد دِمَشق، در محراب صحابه که در جانب شرقی آن جای داشت و صحابه در آن به تعلیم مردم می‌پرداختند، تدریس می‌کرد.[7] گویا

۱. ابن‌سعد، ۲۹۱/۴.

۲. بلاذری، همانجا؛ ابن‌سعد، ۱۰/۷.

۳. ابن‌سعد، ۳۴۵/۲، ۱۰۸/۴ـ ۱۰۹.

٤. ابن‌اثیر، ۱۱۱/۳. از شاگردان قرائت وی می‌توان به ابوالرَّجاء عُطارُدی، حَطّان بن عبدالله رِقاشی(سَدوسی) و ابوشیخ هَنائی اشاره کرد. (ذهبی، ۳۷/۱؛ ابن‌الجزری، ۲۵۳/۱، ۴۴۲)

۵. مُعاذ در طاعون عِمْواس (۱۸ق) درگذشت. عُبادَه نیز پس از چندی به فِلَسْطین رفت و در آن جا درگذشت و ابوالدَّرداء هم در دِمَشق بود تا درگذشت. (ابن‌سعد، ۳۵۶/۲ـ۳۵۷؛ بخاری، *التاریخ الصغیر*، ۴۱/۱؛ مطیع‌حافظ، ۹۶)

٦. ذهبی، ۳۸/۱؛ مطیع‌حافظ، ۹۷.

۷. مطیع‌حافظ، همانجا؛ هر روز صبح مردم برای آموختن قرائت در آن محل گرد می‌آمدند؛ ابو الدَّرداء ایشان را در گروه‌های ده تایی جای می‌داد و بر هـر گروه یک «عریف» می‌نهاد؛ خود در محراب جای می‌گرفت و ایشان را می‌نگریست؛ هر گاه یکی از

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

حوزهٔ درسی مُعاذبن‌جَبَل در فِلَسطین نیز رونق و متعلمان فراوانی داشته است. با آن‌که مُعاذ به فلسطین فرستاده شد، ظاهرا چندی هم در دمشق به تدریس پرداخت و از تدریس وی در مسجد دِمَشق نیز گزارشی در دست است.[1] منابع، برخی از شاگردان وی را معرفی کرده‌اند.[2] حاصل تلاش‌های ابوالدَّرداء، مُعاذ و تا حدودی عُبادَه در شام، در نبرد صِفِّین قابل رؤیت است. اکثر ۴۰۰۰ قاری سپاه شام[3] بی‌شک از پرورش‌یافتگان حوزه‌های درسی این سه تن بودند. سه تن دیگر از صحابه، واثِلَه بن أسقَع کِنانی، فَضالَه بن عُبَید انصاری و ابوأُمامَه باهِلی، نیز در این زمان به آموزش قرائت در شام پرداختند و نام برخی از شاگردان ایشان در منابع دیده می‌شود.[4]

عبدالرَّحمن بن مُلْجَم نیز از سوی عمر مامور آموزش قرآن و فقه در فسطاط (مصر) گردید.[5] از آموزش قرآن در مصر در عصر خلفای راشدین ظاهراً خبر

← ایشان [در قرائت] مشکلی پیدا می‌کرد به عریف گروه خود مراجعه می‌کرد. در صورتی که عریف هم مشکل داشت به ابوالدَّرداء مراجعه می‌کرد و از او می‌پرسید. عبد الله بن عامر یَحْصُبی یکی از عریفان بود. (ذهبی، همانجا؛ مطیع‌حافظ، ۵۱) بنابراین، بیش از ۱۶۰ حلقه در مجلس درس ابوالدَّرداء تشکیل می‌شد و به آموختن قرائت می‌پرداختند. «مهم‌ترین قاریان شامی از این حلقه درس برخاستند». (مطیع‌حافظ، ۹۸) عبدالله بن عامر یَحصُبی، مُسلِم بن مِشْکَم خُزاعی، راشِد بن أبی‌سَکَنَه عبدری و ابوادریس خَولانی از شاگردان قرائت او به شمار آمده‌اند. (بخاری، *التاریخ الصغیر*، ۶۶/۱؛ ذهبی، همانجا؛ ابن‌الجزری، ۴۲۴/۱؛ مطیع‌حافظ، ۵۰، ۱۰۰، ۱۰۱)

۱. ابن‌سعد، ۵۸۷/۳.

۲. عبدالرَّحمن بن غَنم أزدی، یزید بن عَمیره زُبیدی(کَلبی)، مالک بن یخامِر ألهانی(سَکسَکی)، عاصم بن حُمَید سَکونی و حارث بن عَبد أزدی سلوکی به عنوان «اصحاب مُعاذ» معرفی شده‌اند. (نصربن‌مزاحم، ۴۵؛ ابن‌اعثم، ۵۳۰/۱-۵۳۱. در روایتی آمده است که عمر او را برای تعلیم فقه به شام فرستاد؛ ابن‌سعد، ۳۵۲/۲، ۴۴۰/۷، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۶) در منابع عبدالرَّحمن بن مُلجَم مُرادی و ابوبَحْریَّه عبدالله بن قَیس سَکونی کِندی نیز به عنوان شاگردان قرائت او یاد شده‌اند. (ابن‌حجر، *لسان المیزان*، ۴۴۰/۳؛ ابن‌الجزری، ۴۴۲/۱) که تبعاً باید در شمار «اصحاب مُعاذ» قرار گیرند.

۳. نصر بن مزاحم، ۲۹۱.

٤. از شاگردان واثِلَه به عبدالله بن عامر یَحْصُبی، یزید بن عبدالرحمن هَمدانی، یحیی بن حارث ذِماری، ابراهیم بن ابی‌عبلَه و از شاگردان فَضالَه به عبدالله بن عامِر یَحصُبی و از شاگردان ابوأُمامَه به ابراهیم بن ابی‌عَبلَه می‌توان اشاره کرد. (ابن‌الجزری، ۴۲۴/۱، ۳۵۸/۲؛ مطیع‌حافظ، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳)

۵. ابن‌حجر، همان، ۴۴۰/۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

دیگری وجود ندارد؛ جز آن‌که باید گفت با وجود افرادی چون محمد بن أبی‌حُذَیفَه در مصر که از او با صفت تفضیلی «اَقرأ لِلقرآن» یاد شده،[1] قاریان تربیت شده در این منطقه نباید اندک بوده باشند. حضور قاریان مصری معترض به عثمان در مدینه می‌تواند بیانگر تربیت شمار قابل‌توجهی از قراء در این خطه باشد.

ظاهرا در زمان خلیفهٔ دوم، مقداد به صورت خودجوش یا به اشارت خلیفه در حمص به آموزش قراءت می‌پرداخته است؛ زیرا در جریان اختلاف در مسالهٔ قراءات در خلافت عثمان، اهل‌حِمْص می‌گفتند که قرائت خود را از مِقداد گرفته‌اند.[2]

۲. تمایل به سنت عمر در میان دسته‌ای از قاریان عراقی در صدر اسلام

دسته‌بندی قاریان قرآن در عهد پیامبرﷺ و دو خلیفه نخست دشوار به نظر می‌رسد، ولی به تدریج با پدید آمدن عواملی گوناگون از اواخر خلافت عثمان تا پایان خلافت امام علی‌علیه‌السلام، این طبقه فرهنگی در دسته‌هایی گوناگون ظاهر شدند. در میان هر دسته از قرائی که در دورهٔ مورد بحث در کنار هم قرار می‌گرفتند، خصوصیات یک گروه منسجم دیده نمی‌شود؛ بلکه صرفاً عواملی چون بروز یک جریان سیاسی مثلاً مخالفت با عثمان یا عدم مخالفت با او ایشان را در یک دسته قرار می‌داد. عواملی چند سبب دسته بندی قراء در این دوره شده است که در نگاهی کلی می‌توان آن‌ها را چنین برشمرد: ۱ـ وابستگی به حوزه یا مجالس درسی قاریان صحابی با اعتقادات و گرایش‌های سیاسی خاص ۲ـ عوامل سیاسی۳ـ عوامل نژادی و قبیله‌ای.

چنان‌که از نظر گذشت، پیدایی طبقه‌ای به نام قراء در صدر اسلام بیش‌تر وامدار تلاش‌هایی است که خلیفهٔ دوم در جهت آموزش قرآن به توده‌های تازه مسلمان

۱. ابن‌شبه، ۱۱۱۹/۳.
۲. ابن‌اثیر، ۱۱۱/۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

مبذول داشت. همچنین بیان شد که او در حالی که شدیداً از نقل حدیث جلوگیری و راویان را توبیخ می‌کرد، عنایت خاصی به قاریان قرآن داشت. با این وصف، طبیعی است که بسیاری از قاریان در زمان خلفای بعدی به وضع استثنایی خود در زمان خلافت او چشم بدوزند. از همین جاست که در دورهٔ خلافت عثمان و همچنین امام‌علی علیه‌السلام دسته‌ای بزرگ از قاریان قرآن هوادار «سنت عمر» به وجود آمد که در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر خویش اثر قابل ملاحظه‌ای گذاشتند.

این قاریان قرآن که خود را هوادار «سنّت عمر» نشان می‌دادند، پس از حضور در صِفّین، نخست در زمرهٔ تحمیل‌کنندگان حکمیت درآمده و شگفت‌آور آن‌که سپس در کسوت محکّمه و خوارج ظاهر شدند. در رأس دستهٔ هوادار این سنت باید از ابوموسی اشعری یاد کرد که در خلافت عمر مدتی والی بصره و زمانی حکمران کوفه بود.[1] او در کنار قراء یاد شده در صفین حضور نداشت و گویا این قاریان ارادتی بدو داشتند. این قراء که در صِفّین تنها بر حَکَم قرار گرفتن وی تأکید و اصرار داشتند،[2] «گروهی از زهدگرایان مُصِر بر سنت شیخین»[3] (سنت ابوبکر و عمر) بودند. حتی مالک اشتر که گرایش علوی او پوشیده نیست، در ابتدای خلافت امام علی علیه‌السلام، او را برای امارت کوفه به خلیفه پیشنهاد داده بود[4] و در واقع، به

۱. ذهبی، ۳۷/۱.

۲. نک: نصر بن مزاحم، ۵۰۳؛ ابن‌قتیبه، ۱۱۴/۱. محکمه در زمان پذیرفته شدن حکمیت در صفّین، همراه با أشعَث بن قَیس کِندی که انگیزه‌اش احتمالاً قومی و نژادی بود، با امام‌علی علیه‌السلام بر سر نمایندهٔ اهل عراق مخالفت کردند و پس از انتخاب حکم از سوی خلیفه اعلام کردند به کسی جز ابوموسی که ایشان را به شرکت نکردن در جنگ ترغیب می‌کرده، رضایت نمی‌دهند. (نصر بن مزاحم، ۴۹۹؛ طبری، ۵۱/۵؛ ابن‌اعثم، ۱۹۳/۲)

۳. پاکت‌چی، «اندیشه‌های کلامی ... »، ۲۶۸. به گفته پاکتچی «جریان تحکیم نه علت اصلی پدید آمدن این گرایش، بلکه مقطعی برای بروز گرایشی شکل نایافته بود که ریشه در تعالیم مکتب زهدگرای عراق و به ویژه کوفه داشت».

٤. طبری، ۴۸۲/۴.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

نوعی شاید بتوان از تمایل وی به ابوموسی در آغاز خلافت امام علی‌علیه‌السلام سخن گفت که ظاهراً گرایش عمومی بسیاری از قاریان کوفه در این زمان بوده است؛ اگرچه شاید این پیشنهاد بنا بر اقتضای سیاسی و اجتماعی کوفه ارائه شده باشد.

به هر رو، ابوموسی در مذاکرات خویش با عمرو بن عاص، آشکارا از گرایش خود به سنت عمر پرده برداشت. او به عَمرو پیشنهاد کرد که «اگر دوست داشته باشی سنت عمر را احیاء کنیم»[1] و چنین سوگند یاد کرد که اگر بتوانم نام عمر (یا سنت عمر) را زنده خواهم کرد.[2] به همین سبب، نظر او آن بود که عبدالله بن عمر به خلافت برداشته شود.[3]

گزارش‌ها دربارهٔ گرایش قاریان و به‌تبع، خوارج این دوره به «عمر و سنت او» به آنچه نقل شد، محدود نیست. احتمالا اَسوَد بن یزید نَخَعی از شاگردان ابن‌مسعود نیز که به دلیل ملازمت با خلیفه عمر[4]، در زمرهٔ «اصحاب مجلس عمر» نیز قرار داشته، از دیگر هواداران سنت عمر بوده است. از عائشه نقل شده که کسی در عراق نزد او گرامی‌تر از أسْوَد نبوده است.[5] به نوشتهٔ ثقفی‌کوفی، او و مسروق، دیگر شاگرد ابن‌مسعود، به نزد عایشه رفت و آمد و از امام علی‌علیه‌السلام نزد او بدگویی می‌کرده‌اند.[6] ثقفی در جای دیگری آورده است که آن دو و چند شاگرد دیگر عبدالله، بغض و دشمنی امام علی‌علیه‌السلام را در دل داشته و مردم را از یاری او باز

۱. نصر بن مزاحم، ۵۴۱؛ طبری، ۶۸/۵.
۲. نصر بن مزاحم، ۵۳۴، ۵۴۱ ـ۵۴۲؛ طبری، همانجا.
۳. نصر بن مزاحم، ۵۳۴.
٤. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ۷۳/۶.
۵. همانجا.
٦. ثقفی‌کوفی، ۵۶۲/۲ ـ۵۶۳. همچنین نک: ثنائی، حمیدرضا و علی بیات، «نقش قراء در حوادث خلافت امام علی‌علیه‌السلام (۳۵ـ۴۰ق)»، در *سیره‌پژوهی اهل بیت‌علیهم‌السلام*، سال اول، ش ۱، پاییز و زمستان ۹۴، ص ۶۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

می‌داشته‌اند.[1]

همچنین دربارهٔ خوارج نهروان گزارش شده است که از مذاکره با نمایندگان امام علی علیه‌السلام سرباز زدند و شرط غیرممکنی را مطرح ساختند که طبق آن، در صورتی از او فرمان خواهند برد که او هم چون عمر با آنان رفتار کند.[2] از عبدالله بن شَجَره سُلَمی از خوارج نهروان نیز نقل شده است که می‌گفت: حق برای ما روشن شده است، از شما (در جریان حکمیت) پیروی نمی‌کنیم مگر [خلیفه‌ای] مانند عمر را برای ما بیاورید.[3] افزون بر این، چنان‌که گفته شد، قاریانی که بعداً در کسوت محکمه و خوارج ظاهر شدند، در زمان انتخاب حکم عراق به ابوموسی اشعری گرایش داشتند و او را شایستهٔ حکم قرار گرفتن دانستند. با توجه به تمایل شدید ابوموسی به سنت عمر، شاید بتوان این تمایل را نیز به عنوان قرینه‌ای دیگر بر تعلق بسیاری از محکمه و خوارج به قاریان هوادار سنت عمر مطرح ساخت.

چنانچه اجمالا اشاره شد، تمایل این قاریان و خوارج به عمر بن خطّاب احتمالا به سبب موقعیت و مزایایی بود که در خلافت او دارا بودند. شاید تفاوتی که قراء در شرایط موجود نسبت به دورهٔ خلافت عمر احساس می‌کردند، در مقدار عطا بوده است. به علاوه، با توجه به نفوذ ابوموسی اشعری میان اهل عراق و قاریان عراقی و همچنین تمایل وی به خلیفهٔ دوم و سنت او، نباید از آموزه‌ها و تأثیر وی بر فضای فکری ـ عقیدتی کوفه و بصره غافل بود. ابن‌سعد نام راویان کوفی تابعی را که گاه با شرح احوال ایشان همراه است، در ذیل عناوینی آورده است که گرایش به سوی خلیفه عمر در گروه سوم و پنجم این عناوین کاملا آشکار است. گروه

۱. ثقفی‌کوفی، ۵۵۹/۲ ـ۵۶۰.
۲. هینز، ۱۴۹.
۳. بلاذری، *انساب الاشراف*، ۳۷۰/۲-۳۷۱؛ طبری، ۸۳/۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

سوم کسانی هستند که «از عمر بن خَطّاب و عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند و از علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام روایت نکرده‌اند.» گروه پنجم نیز کسانی هستند که «از عمر روایت کرده‌اند و از علی علیه‌السلام و عبدالله بن مسعود روایت نکرده‌اند.» وجه مشترک این دو دسته راویان تابعی کوفی روایت نکردن از امام علی علیه‌السلام بوده است. تقابل این دو دسته از راویان با دستهٔ راویانی که تنها از امام علی علیه‌السلام و عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند و از عمر بن خَطّاب روایت نکرده‌اند،[1] از دو دستهٔ کاملاً متفاوت از تابعان کوفی در تمایل به سنت عمر و گرایش به سیرهٔ علوی خبر می‌دهد.[2] با این‌همه، به تصریح منابع، قرائی که در صفین، حکمیت را تحمیل کردند و بعداً در زمرهٔ خوارج درآمدند، یعنی هواخواهان سنت عمر، گروهی از قراء (عِصابَةٌ مِنَ القُرّاءِ) بودند[3] و از این رو، گویا قراء دیگری نیز در صفین حضور داشته‌اند.

۳. محکّـمه، خوارج و قرآن بسندگی

پیش‌تر ضمن سخن از حشر و نشر قراء با قرآن از کاربرد فراوان آیات قرآن توسط محکمه و خوارج سخن گفته شد. قاری بودن همهٔ محکمه و خوارج نیز که منابع صراحتا از آن سخن گفته‌اند، این نکته را تأیید می‌کند؛ زیرا چنان‌که گفته شد، تمامی قاریان صدر اسلام در کلام خود مکررا از آیات قرآن بهره می‌برده‌اند و خوارج به عنوان دسته‌ای از قاریان صدر اسلام از این قاعده مستثنا نبوده‌اند. بنابراین، می‌توان هر آنچه را که دربارهٔ قاریان قرآن در صدر اسلام صادق بوده و پیش‌تر دربارهٔ آن سخن گفته شد، به خوارج این عهد نیز نسبت داد. از این رو،

۱. نک: ابن‌سعد، ۶/ فهرست مطالب. ابن سعد در این دسته از افزودن آن که «و از عمر بن الخطاب روایت نکرده‌اند» چنان که به نظر می‌رسد چنین باید باشد، سهواً یا عمداً غفلت ورزیده است.

۲. در عصر تابعان نیز اصرار بر موضوعیت سنت شیخین بیش‌تر در میان عالمان محکّمه مانند عکرمه دیده می‌شود. (نک: پاکت‌چی، «اندیشه‌های فقهی ... »، ۳۱۶)

۳. نصر بن مزاحم، ۴۸۹.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

می‌توان گفت اندیشهٔ قرآن‌بسندگی که از اعتقادات بسیاری از قاریان صدر اسلام بود و در اثر عوامل گوناگونی پدید آمده بود، در میان خوارج نیز وجود داشته است.

در این جا مناسب است که اجمالا دربارهٔ تعلق خوارج به قاریان صدر اسلام سخن گفته شود. با وجود سخنان و مواضع برخی از شخصیت‌ها و قاریان برجسته مانند سعد بن ابی‌وقاص و ابوموسی اشعری، قرّاء بسیاری در نبرد صِفِّین شرکت کردند. پس از به نیزه شدن مصاحف از سوی سپاه شام، آن گروه که امام علی علیه‌السلام را به قبول حکمیت واداشتند، بخشی از قاریان سپاه عراق بودند.[1] منابع از این ایشان با عبارت «قرّائی که بعداً خوارج شدند»[2] یاد کرده‌اند. این گروه ظاهرا اکثریت قرّاء سپاه عراق را تشکیل می‌دادند. همین قاریان پس از چندی از کردهٔ خود پشیمان شدند و با نادرست خواندن حکمیت غیرخدا، از سپاه کناره گرفتند و با امام وارد کوفه نشدند و در نزدیکی آن در جایی به نام حَروراء[3] گرد آمدند.[4] منابع «مُحَکِّمَه» یا «حَرُوریَّه» را نیز به تصریح از قرّاء دانسته‌اند.[5] دسته‌ای از ایشان پس از سخنان امام علی علیه‌السلام به خانه بازگشتند[6] و باقی‌ماندگان به دو دستهٔ کناره‌گیران و اهل‌نهروان

۱. ابن‌قتیبه، ۱۱۱/۱.

۲. نصر بن مزاحم، ۴۸۹؛ طبری، ۴۹/۵؛ ابن اعثم، ۱۸۳/۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۲۱۷/۲؛ ابن‌اثیر، ۳۱۷/۳.

۳. دیهی در فاصلهٔ نیم فرسخی کوفه بود. (یعقوبی، ۱۹۱/۲)

۴. طبری، ۶۳/۵.

۵. عبدالرزاق صنعانی، ۱۵۰/۱۰؛ احمد بن حنبل، ۸۶/۱؛ برخی از ایشان عبارت بودند از: شَبَث بن رِبْعی، عبد الله بن أبی أوفی الکـوّاء، حُرقوص بن زُهیر، زَید بن حُصین، زُرعَه بن البُرْج طائی، شُریح بن أوفی عَبَسی، فَروه بن نوفل أشجَعی، جمره بن سِنان اسدی، عبد الله بن وَهْب راسِبی، مِسْعر بن فَدَکی، عُروَه بن أُدَیَّه، صالح بن شَقیق مُرادی، و احتمالاً کُردوس بن هانیء. (نک: نصر بن مزاحم، ۵۱۲ ـ۵۱۳، ۵۴۸؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ۲۴۹/۲، ۲۵۲؛ طبری، ۶۳/۵؛ ابن‌حزم، ۲۱۷)

۶. مانند أحنَف بن قَیس، شَبَث بـن رِبْعی، مِرْداس بن أُدَیَّه و ابن الکَوّاء.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

تقسیم شدند و «اهل‌النهروان» عاقبت با علی علیه‌السلام جنگیدند.[1] به هر رو، خوارج در صدر اسلام همان قاریان قرآن بوده‌اند. عائشه در همان زمان گفته بود که «ابوالحسن را چه می‌شود که اصحاب قاری خود را می‌کُشد.»[2] حدیثی نیز از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در همان دوره در افواه مردم جاری بود که «گروهی ... از قاریان قرآن خواهند آمد که قرآن از حنجره‌های ایشان فراتر نمی‌رود؛ مسلمان‌کشی می‌کنند و کافران را به حال خود وا می‌نهند و از دین بسان خروج تیر از کمان خارج می‌شوند.»[3] از آن جا که خارجیان قاری قرآن بودند و در زیّ عابدان قرار داشتند، امام علی علیه‌السلام دربارهٔ جنگ با ایشان گفت: «کسی جز من جرأت این کار را نداشت.»[4]

نتیجه‌گیری

محکمه و خوارج به سنت عمر تمایل داشته‌اند و احتمالاً بیش‌تر ایشان همانند او به قرآن‌بسندگی اعتقاد داشته‌اند. ایشان در مخالفت با تحکیم بر مضمونی قرآنی (لاحکم الا لله) تأکید ورزیدند و بی‌توجه به جایگاه دینی امام‌علی علیه‌السلام و آگاهی عمیق او از قرآن و سنت نبوی، با وی به مخالفت برخاستند. این رویداد بی‌تردید میوهٔ همان تأکید فراوان بر قرآن بود که پیش از آن، خلیفهٔ دوم با هر انگیزه‌ای بر شیپور آن دمیده و از طریق گسترش قرآن‌آموزی و منع نقل احادیث نبوی، برای تحکیم آن تلاش بسیاری مبذول داشته بود.

---

۱. بلاذری، *انساب الاشراف*، ۲۳۷/۲؛ این که اسامی برخی از محکِّمة معتزله در زمرهٔ خوارج نیز آمده، احتمالاً ناشی از خلط مفهوم «محکِّمه» و «خوارج» بوده است.

۲. طبرانی، ۲۱۰/۷.

۳. ابن‌سعد، ۲۹/۷؛ ابن‌شبه، ۵۴۱/۲؛ بلاذری، همان، ۲۶۹/۲؛ بخاری، *کتاب الکنی*، ۳۰؛ ابن اعثم، ۲۷۲/۲؛ ابن‌حجر، *الاصابه*، ۲۸۱/۴.

۴. نک: یعقوبی، ۱۹۳/۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

منابع

۱. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبةالله، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بی‌جا، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ق.

۲. ابن‌اثیر، علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، بی‌جا: دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۶ق.

۳. ابن‌اعثم، احمد بن محمد، *الفتوح*، بیروت: دار المکتبه العلمیه، ۱۴۰۶ق.

۴. ابن‌الجزری، محمد بن محمد، *غایة النهایة فی طبقات القرّاء*، عنی بنشره: برجستراسر، قاهره: بی‌نا، ۱۳۵۱ق.

۵. ابن‌حجر، احمد بن علی، *الإصابه فی تمییز الصحابه*، تحقیق و تعلیق: عادل احمد موجود و علی محمد ۶. معوض، بیروت: دار الکتب العلمیه، بی‌تا.

۷. ـــــــــــ *لسان المیزان*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.

۸. ابن‌سعد، محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت: دار صادر، بی‌تا.

۹. ابن‌شبه، عمر بن شبه، *تاریخ المدینه المنوره*، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، بیروت: دارالتراث، ۱۴۱۰ق.

۱۰. ابن‌قتیبه، عبدالله بن مسلم، *الامامه و السیاسه*، تحقیق: طه محمد زینی، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا.

۱۱. ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، *التفسیر*، تقدیم: یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.

۱۲. احمد بن حنبل، احمد بن محمد، *المسند*، بیروت: دار صادر، بی‌تا.

بخاری، محمد بن اسماعیل، *التاریخ الصغیر*، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، حلب: دار الوعی و قاهره: دارالتراث، ۱۳۹۷ق.

۱۳. ـــــــــــ *الصحیح*، بیروت: دار الفکر، بی‌تا.

۱۴. ـــــــــــ *کتاب الکنی*، بی‌جا: بی‌نا (مطبعه جمعیه دائره المعارف المعارف العثمانیه)، ۱۳۶۰ق.

۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی ، *أنساب الاشراف* (ج۲: علی وبنوه)، تحقیق محمود الفردوس العظم، دمشق: دار الیقظه العربیه، ۱۹۹۹م.

۱۶. ـــــــــــ *فتوح البلدان*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۸ق.

۱۷. بیهقی، احمد بن حسین، *السنن الکبری*، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.

۱۸. پاکتچی، احمد، «اندیشه‌های فقهی در سدهٔ نخست هجری»، در *اسلام، پژوهشی تاریخی و فرهنگی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳ش.

۱۹. ـــــــــــ «اندیشه‌های کلامی در سدهٔ نخست هجری»، در *اسلام، پژوهشی تاریخی و فرهنگی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳ش.

۲۰. ثقفی‌کوفی، ابراهیم بن محمد، *الغارات*، تحقیق سید جلال‌الدین محدث ارموی، بی‌جا: انجمن آثار ملی، ۲۵۳۵.

۲۱. ثنائی، حمیدرضا و علی بیات، «نقش قراء در حوادث خلافت امام علی علیه‌السلام (۳۵ـ۴۰ق)»، در *سیره‌پژوهی*

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]

*اهل بیت*علیهم‌السلام، سال اول، ش۱، پاییز و زمستان ۹۴.
۲۲. جعفری، حسین محمد، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمهٔ محمدتقی آیت اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۲۳. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، *الأخبار الطوال*، تحقیق عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش.
۲۴. ذهبی، محمد بن احمد، *معرفه القراء الکبار علی الطبقات و الاعصار*، مصر: دار الکتب الحدیثه، بی‌تا.
۲۵. زمخشری، محمود بن عمرو، *ربیع الأبرار ونصوص الأخیار*، بیروت: مؤسسهٔ الاعلمی، ۱۴۱۲ق.
۲۶. سیوطی، عبد الرحمن بن أبی بکر، *الدّرّ المَنثور فی التفسیر بالمأثور*، بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر، بی‌تا.
۲۷. شریف رضی، *نهج البلاغه (مع ضبط علی بن محمد بن السّکون)*، تحقیق قیس بهجت العطار، نجف و مشهد: العتبة العلویة المقدسة و المکتبة المتخصصة بأمیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام، ۱۴۳۶ق. = ۱۳۹۴.
۲۸. طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الاوسط*، قاهره: دار الحرمین، ۱۴۱۵ق.
۲۹. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک*، بیروت: روائع التراث العربی، بی‌تا.
۳۰. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *المصنف*، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۴۰۳ق.
۳۱. قرطبی، محمد بن احمد، *التفسیر(الجامع لاحکام القرآن)*، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ق.
۳۲. کتانی، عبدالحی، *التراتیب الاداریه*، تحقیق عبد الله الخالدی، بیروت: دارالارقم، بی‌تا.
۳۳. لاپیدوس، ایرا م.، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمهٔ علی بختیاری زاده، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۱ ش.
۳۴. مادلونگ، ویلفرد، *جانشینی حضرت محمد*صلی‌الله‌علیه‌وآله، ترجمه احمد نمایی و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ش.
۳۵. مطیع‌حافظ، محمد، *القراءات و کبار القراء فی دمشق من القرن الاول الهجری حتی العصر الحاضر*، دمشق: دارالفکر، ۱۴۲۴ق.
۳۶. مفید، محمد بن محمد، *الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة*، تحقیق سید علی میرشریفی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ش.
۳۷. نصر بن مزاحم، *وقعه صفین*، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمدهارون، قم: کتابخانهٔ مرعشی نجفی (ره)، ۱۳۷۶ش.
۳۸. نووی، یحیی بن شرف، *التبیان فی آداب حَمَلَهِ القرآن*، تحقیق: محمد حجار، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۱۴ق.
۳۹. هیندز، مارتین، «ریشه‌شناسی جریان‌های سیاسی کوفه در نیمهٔ نخست قرن اول هجری»، ترجمهٔ محمدعلی رنجبر، *تاریخ اسلام*، سال سوم (بهار ۱۳۸۱ش) ش۹.
۴۰. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، *التاریخ*، بیروت: دار بیروت، بی‌تا.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.4.3]